

رسالت (داستان هابیل و قابیل)

تفسیر آیاتی از سوره مائده؛ سرگذشت فرزندان آدم (ع)

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّاهِرِينَ».

تبعیت از کلام الله و کتاب الله، نیازمند به لا اله الا الله است، لا اله الا الله، لا اله الا الله، آن در تمام سلب‌های واجب و الا الله آن در تمام ایجاب‌ها و اثبات‌های واجب، باید نقش داشته باشد، نه فقط در بُعد توحید، بلکه نبوت هم، امامت هم که خلافت نبوت است نیز و همچنین در معاد و سایر عقائد اصلیه و فروع احکامیه، این لا اله الا الله باید نقش داشته باشد. در خود توحید، هیچ خدایی نه، لا اله، جز خدای واحد، الا الله. در بُعد نبوت هیچ مدعی رسالتی نه، مگر رسلی را که خداوند مقرر کرده است، در بُعد وضعیت بعد الموت، هیچ فکری نه، مگر آنچه که خداوند به عنوان حیات بعد الموت مقرر کرده است، در بُعد اصل معاد و کیفیت معاد و اصل و کیفیت حساب و اصل و کیفیت عقاب و ثواب، لا اله، آنچه را دیگران، من و من‌ها می‌گوییم، نه، الا الله، آنچه که خدا می‌فرماید. در باب عبودیه الله، عبادت‌هایی که من و من‌ها خیال می‌کنیم و دیگران فکر می‌کنند، لا اله، اینها نه، فقط آنچه که خداوند مقرر فرموده است در کیفیت عبادت و قس علی ذلک فعلل و تفعلل.

پس اینگونه نیست که ما گمان کرده‌ایم که لا اله الا الله فقط در بُعد توحید است، بلکه در بُعد همه امور خدایی است، تمام امور غیر خدایی و ضد خدایی، چه شیطانی

باشد، چه نفسانی باشد، چه عقول و فکر انسان‌ها باشد با استقلال، لا اله و در تمام امور خدایی، اَلَّا اللهُ و به تعبیر دیگر چون همان‌طور که خداوند ذاتاً واحد است، پس ذاتاً سلب لا اله، و ذاتاً ایجاب اَلَّا اللهُ و همچنین خداوند است که رسالت‌ها را باید مقرر کند. پس در رسالت‌های غیر الهی لا اله و در الهی اَلَّا اللهُ و همین‌طور تا آخر، این یک مقدمه‌ای بود که برای پروراندن مطلب دیروز عرض می‌کنم.

از آیاتی که راجع به ابنی آدم (ع) هست، آنچه را با دقت صحیح و راه درست استفاده می‌کنیم می‌توانیم بگوییم که مراد خداست و آنچه که خداوند اراده فرموده است این است، چون سهل و ممتنع است قرآن شریف، «بَيَانُ لِلنَّاسِ»^۱ و «تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ»^۲ و «بَصَائِرُ لِلنَّاسِ»^۳ و «هُدًى لِلنَّاسِ»^۴ و همه چیز است و نسناس مطلب دیگری دارد.

ما در اینکه هابیل (ع) در جواب تهدید قابیل این‌طور فرمود: «لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ»^۵ چند بُعد دارد که هر یک از این ابعاد دلیل است بر نزاهت ساحت قدسیه هابیل (ع).

اولاً، وقتی خداوند از کسی و یا حتی از ناکسی - حتی از شیطان - مطلبی را نقل می‌کند، چه قصه باشد و چه حکم باشد، اگر خداوند رد نکند، در همان‌جا و یا جاهای دیگر قرآن، این دلیل است بر تصدیق، چون قرآن کتاب هدایت است. اگر یک شخص راستگویی از ما مطلبی را از کسی نقل کند و قبول نداشته باشد، باید بگوییم: او می‌گوید ولی اینگونه نیست، اما اگر مطلبی را از کسی و یا از ناکسی نقل کند و رد نکند و حالت رد نداشته باشد، از من چطور می‌پذیرند؟ می‌گویند لابد ایشان قبول دارد که نقل کرد و جواب نداد. اگر قبول کرد و جواب نداد از دو حال خارج نیست، این مطلب را که نقل کرد و جواب نداد از دو حال خارج نیست: یا قبول دارد که همی‌نطور است که ما می‌فهمیم یا قبول ندارد. اگر قبول ندارد چرا این را گفت؟ این گمراه‌کننده است، چرا گمراه‌کننده است؟ برای اینکه ظاهر بین نقل مطلبی از کسی به وسیله شخص راستگویی این است که این را هم راست می‌گویند،

۱. آل عمران، آیه ۱۳۸.

۲. نحل، آیه ۸۹.

۳. جاثیه، آیه ۲۰.

۴. بقره، آیه ۱۸۵.

۵. مائده، آیه ۲۸.

چه خود بگویند راست می‌گویند، چه از دیگران بگویند راست می‌گویند. اما اگر از دیگران نقل کند و قبول نداشته باشد و رد نکند، پس این نقل، نقل دروغ است، نقل واقع نکرده، نقل دروغ کرده، نقل کرده است که مطلبی در خارج واقع شده، اما غلط است، اما دروغ است. سزاوارتر، کلام الله است، خداوند که کتابش کتاب بیان و هدایت و رحمت و بصائر است و... آنچه که می‌فرماید، ولو نقل از شیطان کند اما رد نکند در آنجا و یا جاهای دیگر کلامش که به طریق اولی در همان جا که نقل می‌کند، اگر رد نکند، دلیل است بر اینکه این کلام را خداوند، ولو از شیطان پذیرفته است.

چنانکه بارها عرض کردم در سوره مبارکه ابراهیم خداوند یک سخنرانی ممتد جهان‌شمولی را به‌عنوان یوم‌القیامة از شیطان نقل می‌کند و رد هم نمی‌کند. «وَ قَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَ مَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُومُونِي وَ لُومُوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»^۱ الی آخر، خدا نقل کرد، رد هم نکرد، پس این حرف درست است. شیطان که این حرف را می‌زند و خداوند از او نقل می‌کند، شیطان گناه گذشته را اقرار می‌کند، اقرار گناه گذشته شیطان را در یوم‌القیامة که حقایق بارز می‌گردد و شیطان در برابر مردمان سخنرانی می‌کند که از من تبعیت کردید، بیخود کردید، «ما كان لي عليكم من سلطانٍ» من دلیل نداشتم، تنها گفتم و آمدید، پس شهوات خودتان و شیطنت‌های خودتان و سبک مغزی‌های خودتان، تقصیرهای خودتان موجب شد که دعوت مرا بدون دلیل پذیرفتید، اما دعوت رب العالمین را با این همه دلیل نپذیرفتید، پس حتی در مورد شیطان این‌طور است، تا چه رسد...

خداوند متعال از هابیل دارد مطلبی را نقل می‌کند، حتی ما اگر ندانیم، ندانیم جریان چیست و ندانیم چرا، اما همین قدر که خداوند از هابیل در جواب تهدید قایل که قایل گفت «لَأَقْتُلَنَّكَ» قایل دو جواب داد: جواب اول، جواب سازنده، جواب دوم، جواب تهدیدکننده، لا اله الا الله. جواب سازنده: «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»^۲ تقصیر من چیست؟ تقصیر من باتقوا بودن است؟ خوب خداوند قربانی باتقوا را می‌پذیرد، اگر قربانی تو را نپذیرفت، چون بی‌تقوا بودی، چون اگر تو هم باتقوا بودی هر

۱. ابراهیم، آیه ۲۲.

۲. مائده، آیه ۲۷.

دو را می‌پذیرفت، اگر هر دو بی‌تقوا بودیم، هر دو را رد می‌کرد، اگر تو هم باتقوا بودی و من بی‌تقوا، قربانی توی قابیل را قبول می‌کرد، قربانی من هابیل را رد می‌کرد. اما خداوند بیاید به عکس کند، قربانی آن کسی که باتقوا است قبول کند و بی‌تقوا را هم قبول کند، این تسویه بین مستحق و غیر مستحق است. قربانی من هابیل که باتقوا هستم و توی قابیل که بی‌تقوا هستی، هر دو را رد کند یا هر دو را قبول کند، تسویه بین سزاوار و کسی است که سزاواری ندارد. پس کاری را که خداوند کرده است، کار بر وفق عدل است، نه تنها بر وفق فضل. من هابیل که کاری نکردم، من هابیل که سر خدا کلاه نگذاشتم، من چون تقوا داشتم خداوند بر مبنای تقوای من در تقدیم این قربان که گوسفند است یا هر چه، این قربان، تأکله النار شد و به این وسیله خارق عادت و آیت الهیه، ثابت شد که من شایستگی رسالت پس از آدم (ع) را دارم.

اما اینجا دارد می‌سازد، اول خراب نمی‌کند، قاعده اول این است. اگر کسی به شما هجوم کرد روی نادانی و روی حماقت، روی حسد و روی نسنجیدن، اول تهدید نکنید او را، اول بسازید او را، اگر قابل ساختن است او را بسازید. مادامی که روزنه امیدی از برای ساختن اوست، او را بسازید و اگر روزنه‌های امید کلاً مسدود شد و قابل ساختن نیست، او را تهدید کنید. در اینجا جناب هابیل چنین کرد. اول: «قَالَ إِنَّمَا حَصِرُ يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» از چه کسی قبول کرد؟ از من، پس من باتقوا هستم. از چه کسی قبول نکرد؟ از تو، پس تو بی‌تقوایی، پس برو خود را بساز، چرا من را داری خراب می‌کنی؟ حسد این است، این پیام بزرگی از آیه است که در حسدی که بین چند نفر، بین دو نفر حاصل می‌شود، شخص حاسد به جای اینکه محسود را از بین ببرد، مقام و فضیلت محسود را انکار کند یا به او صدمه بزند، خود را بسازد اگر می‌تواند، اگر نمی‌تواند خود را بسازد که آن مقام محسود را حاصل کند، ساختن دوم است، قانع باشد به آنچه که توانسته است و نتوانسته است، نه چون دیگری فکر بیشتر، علم بیشتر، تقوای زیادتر دارد، زحمت کشیده است، سعی کرده است، جدیت کرده است، اما من تنبلی کرده‌ام یا نتوانسته‌ام، چه من تنبلی کرده‌ام، پس خود را بسازم، اگر نتوانسته‌ام، نمی‌توانم خود را بسازم، در هر دو صورت چرا دیگری را خراب کنم؟!

اینجا جواب ایجابی و سازنده ایجابی که هابیل به قابیل می‌دهد «قَالَ» یعنی نگفت تو که با تقوا نیستی، نه، تعبیر را ببینید، نگفت تو تقوا نداری، نه، عبارتی را

فرمود که از آن عبارت به دست می‌آید که تو تقوا نداری، من تقوا دارم، زیرا اگر من هم مانند تو بی‌تقوا بودم، هر دو را خدا رد می‌کرد، اگر تو هم مانند من تقوا داشتی، هر دو را قبول می‌کرد. پس معلوم می‌شود که من تقوا دارم، این صریح کلام نیست، «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ». از این دو مطلب به دست می‌آید: یک مطلب شخصی و یک مطلب نوعی. مطلب شخصی این است که پس من که قربانم قبول شد به معجزه ربانیه، باتقوا هستم، خدا که اشتباه نمی‌کند، تو قایل که قربانت قبول نشد، «لَمْ يُتَقَبَّلْ» پس دارای تقوا نیستی، این پیام شخصی، پیام عمومی این است که هر عملی که برای خدا باشد، خدا قبول می‌کند، اگر قبول در بُعد اثبات رسالت است، اعجاز، اگر قبول در بُعد ایمان است، اعجاز لازم نیست، خداوند می‌پذیرد، چه کسی بداند و چه کسی نداند، این جنبه ایجابی.

جنبه سلبی: «لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ» خوب سلبی چطور می‌شود؟ هابیل گفت «لَأَقْتُلَنَّكَ»، تصمیم دارد که حتماً این جریان را انجام بدهد، در مقابل چه باید کرد؟ اگر کسی تصمیم دارد طرف را بکشد، خوب آن طرف چه باید بکند در مقابل این؟ باید قبل از اینکه او را بکشد این را بکشد؟ یا مقاتله کند و تصمیم بگیرد؟ یا دفاع کند؟ یا هیچ کاری نکند، چهار بُعد است دیگر، این جهت سلبی چهار بعد است: اول، پیش از آنکه «بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ» پیش از آنکه تو قایل دست به سوی من دراز کنی، تو را غافلگیر کنم یا هر طور، تو را بکشم، این یک جواب سلبی، این غلط است. غلط اول رفت کنار، غلط دوم: اگر تو دست دراز کنی که مرا بکشی، من نیز دست دراز کنم که تو را بکشم. غلط سوم: غلط سوم این است که خیر، اگر تو دست دراز کنی و مرا بکشی، من اصلاً دست دراز نکنم، نه برای کشتن تو و نه از برای دفاع، صحیح، چهارم: من دست دراز می‌کنم برای دفاع، اگر غافلگیر نشوم، اگر غافلگیرم کنی که مطلبی نیست. دفاع در صورتی لازم است که انسان غافلگیر نشود، اگر از پشت سر بیاید و انسان نداند که دفاع یعنی چه؟ پس مرحله پنجم می‌شود، در این مرحله چهارم یا دفاع است یا لا دفاع است، دفاع است اگر من ببینم دست به سوی من دراز کرده‌ای و می‌خواهی مرا بکشی، پس من دفاع کنم، این صحیح است. صحیح اول، صحیح دوم: چنانکه در بعضی روایات دارد که قایل غافلگیر کرد هابیل را، چون هابیل که مرده نبود، خوب دفاع می‌کرد، دفاع که می‌کرد بالاخره اینطور نبود که صد درصد کشته شود. پس این روایت را تقریباً می‌شود تصدیق کرد که هابیل را

قابیل غافلگیر کرد، پس دست ید هابیل حتی برای دفاع دراز نشد، نه تقصیراً، بلکه قصوراً. این چند مرحله هست.

حالا این قلت‌ها. آیا در اینجا که هابیل مأیوس شده است از اینکه قابیل متنبه گردد، با «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» قانع نشد، اگر قانع می‌شد که نمی‌رفت و این جریمه را مرتکب شود، اینکه رفت و طبق وعده حتمی خود که «قَالَ لَأُقْتَلَنَّكَ»، رفت دست دراز کرد که هابیل را بکشد و او را کشت، معلوم می‌شود که جنبه ایجابی اثر نکرد، پس جنبه سلبی باید باشد. در این جنبه سلبی چند این قلت است، این قلت اول: وقتی که هابیل صددرصد فهمید و دانست که این تهدید واقع خواهد شد و قابیل اول نیت دارد، بعد دست دراز می‌کند که هابیل را بکشد، پس چرا هابیل دست دراز نکرد قابیل را بکشد؟ سؤال اول، تأکید این سؤال: مگر نه این است که «فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ»؟ و الی آخر.

ما در جواب چند حرف داریم، یکی اینکه مگر خداوند در قرآن از هابیل نقل کرده است که «لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ»؟ پس معلوم می‌شود بسط ید هابیل به سوی قابیلی که می‌خواهد بسط ید کند به هابیل که او را بکشد، بسط ید هابیل حرام است. «إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ» چطور؟ فرض کنید نمی‌دانیم، مقدمه‌ای که اول عرض کردم برای اینجاست. مطلبی را که خداوند از یک شخص عادی و حتی شیطان تا چه رسد به پیامبری مانند هابیل، نقل می‌کند و رد نمی‌کند بلکه تصدیق می‌کند، معلوم می‌شود که عدم بسط ید هابیل به سوی قابیل از برای کشتن قابیل، نه صرف دفاع، از برای مقاتله، این نه تنها واجب نبوده، بلکه حرام بوده، چرا؟ برای اینکه عبارت آیه این است که «لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ». «أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ» روی چه حساب است که اگر من دست دراز کنم به سوی تو که تو را بکشم، با آنکه تو دست دراز می‌کنی به سوی من که من را بکشی؟ اگر مقابله به مثل بشود، این طور است دیگر، مگر نه آن است که دست دراز کردن هابیل به سوی قابیل در مقابل دست دراز کردن قابیل به سوی هابیل، از برای کشتن و کشتن، این مقابله به مثل است. این مقابله به مثل قبل از اینکه بدانیم جریان چیست، آیه می‌گوید که این ظلم است، آیه می‌گوید این حرام است، «إِنِّي

۱. بقره، آیه ۱۹۴.

أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ» ما ابطط هم نگفت، «ما أَنَا بِبَاسِطٍ»، من على طول الخط به هيچ وجه من الوجوه، چه تو دست دراز کنی، چه نکنی، هر چه باشی، «ما أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِي إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ». پس در اين نقطه اولی مطلب برای ما روشن است.

مثال: خداوند سوسک خلق کرده، ما هر چه فکر می‌کنیم فایده سوسک چیست؟ نمی‌دانیم، از دو حال خارج نیست، یا بگوییم که نه، ما فهمیدیم که سوسک فایده ندارد، خدا بیخود خلق کرده، این غلط است. یا نه، ما نمی‌فهمیم منفعت سوسک چیست ولی قطعاً منفعت دارد چون خدا خلق کرده، ممکن است سوسک هم همان خیال را بکند، هم من غلط کردم و هم سوسک. سوسک می‌گوید خدایا مرا خلق کردی، پس چرا آدم را خلق کردی؟ با یک پا می‌زند مرا می‌کشد، پس هر دو غلط کردند. در کاری که خداوند کرده است، وقتی ما می‌دانیم خداوند که کرده است، روی علم و قدرت و حکمت و مصلحت و غیره، ما که همه مصالح را آگاه نیستیم، چون احاطه به کل مصالح و بلکه به بعضی از مصالح هم کمتر احاطه داریم، بنابراین خداوند درست کار را کرده است، من نمی‌دانم، اگر بدانم درست علمی روی درست عملی، اگر ندانم درست عملی حق سبحانه و تعالی است، ولکن من جاهل هستم.

حالا در اینجا، قدم اولی که ما در اینجا برمی‌داریم که ساحت مقدس هابیل (ع) از عمل خلاف شرع و عمل حرام بری است، نقطه اولی: «ما أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِي إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ». این نقطه اول، چه بدانیم، چه ندانیم، اما حالا می‌خواهیم بدانیم.

دوم، دوم این است که کسی بیاید بگوید که مگر «فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ»، مقتضی تماثل در جریان نیست؟ مگر این آیه قرآن نیست؟ اگر هم در شریعت سابقه جطور دیگری بوده، نمی‌شود گفت طور دیگری بوده اولاً، ثانیاً قرآن که تنصیب کرده است «فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ» «وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا»^۱ اینها را ما داریم دیگر. مگر این بسط بلند کردن و باز کردن دست قابیل به سوی هابیل که او را بکشد، این سیئه نیست؟ حسنه است یا سیئه است؟ سیئه است، داریم این قلت را تثبیت می‌کنیم، مگر اعتداء نیست؟ چرا، پس اعتداء به مثل و سیئه به مثل، این است که اگر دست دراز می‌کند قابیل به سوی

۱. شوری، آیه ۴۰.

هابیل که او را بکشد، پس هابیل هم به عنوان مقاتله و نه به عنوان قتل. یک عنوان قتل داریم که اصلاً هابیل بدون اینکه قابیل کاری بکند، بزند او را بکشد، که این نیست اصلاً، به عنوان قتل است، قبل ابتدایی. یک عنوان مقاتله داریم، مقاتله در مواردی لازم است در جنگ، در جنگ مسلم با کافر، مقاتله لازم است، کشتن و کشته شدن، غرض رفتن و کشتن کافر است، در ضمن کشته شدن، مطلبی نیست، غرض کشتن است اصلاً، ولیکن در اینجا مقاتله را هم سلب می‌کند و حال آنکه مگر اعتدای به مثل در اینجا نیست؟ قابیل بسط ید می‌کند برای کشتن هابیل، هابیل هم حداقل بسط ید کند برای کشتن قابیل.

جواب: جواب این است که مگر دست دراز کردن برای کشتن کسی که هنوز نکشته، نیت کردن اینکه کسی را بکشد، مگر اعتداء است؟ نه، نیت که اعتداء نیست. دست دراز کردن به سوی کسی که او را بکشد مگر اعتداء است؟ نه، اعتداء در صورتی است که او را بکشد، زخم بزند، سیلی بزند. اگر سیلی زد، جایز است بزند، زخم بزند، جایز است بزنی، مالت را برد، جایز است بگیری. اما مادامی که مقدمه است و هنوز اعتداء حاصل نشده است، مقدمه اعتداء است، مقدمه اعتداء است و هنوز اعتداء حاصل نشده، در اینجا اعتداء به مثل اصلاً نیست، اصلاً زمینه اعتداء به مثل نیست، چرا؟ برای اینکه اگر قابیل دست دراز می‌کند که هابیل... نمی‌خواهیم درست کنیم، مطلب را با دقت زیر و رو می‌کنیم، درست کردن نیست، خودش درست است، ما خودمان را داریم درست می‌کنیم که بفهمیم معنی آیه و مطلب چیست؟ این اعتدای به مثل را بفهمیم یعنی چه. اولاً در اینجا اعتداء نیست از قابیل، مگر بعد از کشتن اعتداء است، درست است بعد از کشتن نمی‌شود اعتداء به مثل کرد، ولی دیگری می‌آید اعتداء به مثل می‌کند، یعنی آدم قابیل را می‌کشد که چرا فرزندم هابیل را کشتی؟ پس اینجا اعتداء نیست، صرف نیت قتل یا دست دراز کردن قابیل به سوی هابیل که او را بکشد، مادام که نکشته است، این اعتداء نیست، عمل نیست، مقدمه است و ذی‌المقدمه و مطلب نیست، پس اعتداء به مثل نیست اولاً.

ثانیاً: اعتداء به مثل در جایی درست است که برابری در کار باشد، اما اگر کسی دست دراز کرد به سوی من که مرا بکشد، من هم دست دراز کردم به سوی او که او را بکشم، در این ضمن اگر من او را کشتم و او نتوانست مرا بکشد، اعتداء به مثل است؟! نه، در این ضمن اگر دفاع مبدل به مقاتله شد و زمینه هم زمینه مقاتله نیست، مقاتله بین مسلم و کافر است. در این ضمن اگر قابیل بسط ید کرد به سوی هابیل که

او را بکشد، این هم تصمیم گرفت که او را بکشد، اگر تصمیم قابیل انجام شد، ظلم است، مگر ظلم نیست؟ اگر تصمیم هابیل هم انجام شد، قابیل را کشت، خوب ظلم، هیچ کدام اعتداء به مثل نیست، کجای اینها اعتداء به مثل است؟ برای اینکه اگر قابیل کشته شد در این مقاتله، هابیل که کشت قابیل را، دفاعاً کشت؟ دفاع کشتن ندارد، دفاع جلوگیری از آن است که این کشته شود. آیا قابیل کسی را کشته بود که هابیل او را می‌کشد؟ نه، آیا قابیل هابیل را کشته بود؟ نه، به عکس شد، بلکه هابیل در مقاتله قابیل را کشت، بنابراین اینجا اعتدای به مثل نیست، حتی اگر اعتدای به مثل بود در اول جریان، اگر قبول می‌کردیم بسط ید قابیل، در مقابلش بسط ید هابیل، بسط ید به‌عنوان بسط ید، مقابله به مثل است، اعتدای به مثل است، ولی بسط ید هر کدام تقدم پیدا کرد از اعتدای به مثل این مطلب خارج شد.

سوم: مگر قرآن شریف که می‌فرماید که «فَمَنْ اِغْتَدَىٰ عَلَيَّكُمْ فَاغْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اِغْتَدَىٰ عَلَيَّكُمْ» که همه اینها بیانات بعد از بُعد اول است که می‌خواهیم بفهمیم چیست. مگر آیه مبارکه که می‌فرماید «جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا» واجب کرده؟ اگر کسی مرا اذیت کرد، واجب است جزای او را بدهم؟ نه، «فَمَنْ عَفَا وَاَصْلَحَ فَاَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ»، اگر عفو کند و عفوی که اصلاح‌کننده باشد، «فَاَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ». یا «فَمَنْ اِغْتَدَىٰ عَلَيَّكُمْ فَاغْتَدُوا عَلَيْهِ» در بُعد قتل نیست اصلاً، چون اگر کسی بر من اعتداء کرد، کشت، من او را بکشم؟! من کشته شدم، اصلاً قتل نیست، در آن جایی که «فَمَنْ اِغْتَدَىٰ عَلَيَّكُمْ فَاغْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اِغْتَدَىٰ عَلَيَّكُمْ» در کجاست؟ در آن جایی که امکان دارد، من هستم، او هست، او سیلی زد، من سیلی می‌زنم، مال من را برد، من ببرم، او چه کرد، من چه کنم، ولكن آیا اعتداء به مثل واجب است؟

- [سؤال]

- آن مطلب دیگری است، ولی «فَاغْتَدُوا» شما، من «اعتدی علیکم فاعتدوا انتم» آنجا را دارد می‌گوید، آن مطلب دوم است، مرتبه دوم ولی است، اما مرتبه اول چه؟ مرتبه اول: کسی که بر من اعتداء کرد، من به مثل او، بر او اعتداء می‌کنم، یعنی من باید باشم، او باید باشد تا اعتداء کنم بر او به مثل، من هم باید باشم تا اعتداء از طرف این شخص حاصل شود.

در اینجا فرض کنید جواب اول رفت، جواب دوم رفت، سوم هم رفت، چهارم: مگر اعتداء به مثل واجب است؟ نه، بعضی وقت‌ها واجب است، بعضی وقت‌ها حرام است، بعضی وقت‌ها جایز است، اینجا حرام بود، اینجا اگر هم اعتداء به مثل بود، حرام بود، چرا؟ «إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ» پس اولاً قتل غلط، ثانیاً مقاتله، غلط، ثالثاً آنچه واجب است و صحیح است، دفاع است، دفاع در اینجا نه سلب شده است و نه ایجاب و شاید اینکه نه سلب شده است و نه ایجاب، اشاره به این مطلب است که قابیل هابیل را غافلگیر کرد و کشت که زمینه‌ای از برای دفاع هم نبود، شاید اینطور باشد و شاید اینطور نباشد.

- «إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ» مربوط به این است که من ابتدائاً تو را بکشم.
 - ابتدائاً نیست اینجا، «لَئِنْ بَسَطْتَ» آیه یادتان رفت، «لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا» مقاتله است نه اعتدای به مثل.

- خوب همان مقاتله را اخاف الله، یعنی در دفاع از خودم...

- مقاتله مگر فقط دفاع است؟ مقاتله دو بُعد دارد: یک بعد اصلی است که او مرا می‌کشد و من او را می‌کشم، این را می‌گویند نه، دوم: او می‌خواهد مرا بکشد، من دفاع می‌کنم، این مقاتله نیست.

یک تقاتل داریم، یک مقاتله داریم و یک دفاع داریم و قبل از همه اینها یک قتل داریم، قتل: کسی را ببرند بکشند، این علت می‌خواهد، یا باید آدم‌کش باشد مستحق باشد، یا مفسد فی الارض و غیره. دوم: تقاتل، دو نفری به جان هم افتاده‌اند. سوم: مقاتله یعنی یکی شروع کرد ضارب زید، یکی تضارب زید و عمرو بگویم، دو نفره با هم شروع کردند، یکی ضارب زید عمرو، قاتل زید عمرو یکی آغازگر بود در کشتن طرف، دیگری به دنبال او تصمیم به کشتن گرفت. پس یک قتل است، یک تقاتل است، یک مقاتله است و یک دفاع است و یک عدم دفاع است. در اینجا چه چیزی را حرام دانسته؟ «إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ» روی چیست؟ روی این است که «ما أَنَا بِبَاسِطِ يَدِي إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ» یعنی در زمینه‌ای که، ابتدائی که هیچ، دوتا کنار رفت، دوتا به طریق اولی. اول: من هابیل ابتدائاً تو را قابیل را بکشم، این هیچ، دوم: با هم شروع به جنگ و قتال بکنیم، این هم هیچ. سوم: سوم این است که مقاتله و نه تقاتل، یعنی قابیل بسط ید می‌کند به سوی هابیل که او را بکشد، آغازگر اوست، دنبال، هابیل هم بسط ید کند برای کشتن قابیل، این را هم سلب می‌گیرد. محور سلب این است، پس به طریق اولی، اول که قتل ابتدائی است و دوم که تقاتل و با هم

جنگ کردن است، با هم کشتار کردن است، مسلوب است به طریق اولی، سوم: «لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي» با این ظرف «مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِي إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ» چیست؟ این قتل نیست، تقاتل نیست، مقاتله را دارد سلب می‌کند، وقتی مقاتله سلب شد، قتل به طریق اولی و تقاتل هم به طریق اولی.

چرا سلب می‌کند؟ به چند علت که عرض کردم، چهار علت: «مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِي»، تو دست قتل مرا دراز کنی به سوی من، من دست قتل به سوی تو دراز نمی‌کنم، بلکه اگر دستی دراز کنم دست چیست؟ دست دفاع است. اگر با دست دفاع او کشته شد، هابیل مقصر نیست، اگر کشته نشد، هابیل انجام وظیفه خودش را کرده است. اما قاییل با این دست متعدی که دراز کرد، اگر هابیل را بکشد، جرم کرده است، اگر نکشد، شبه جرم کرده است و تجرّی کرده است، چرا؟ برای اینکه آغازگر اوست، اما وقتی که آغازگر قاییل است، دنبال این آغازگری قاییل، هابیل حق ندارد که به همان رنگی که قاییل بسط ید می‌کند، به همان رنگ بسط ید کند. چون بسط ید قاییل دو رنگ دارد: یکی ابتدایی است، یکی برای قتل است. بسط ید هابیل یک رنگ پیدا کند، ابتدائاً نیست، اما همان رنگی که بسط ید قاییل دارد، بسط ید هابیل داشته باشد که او می‌خواهد مرا بکشد، پس من هم می‌خواهم او را بکشم، خوب تو چرا می‌خواهی او را بکشی؟ او می‌خواهد تو را بکشد به عنوان حسد، تو چرا او را بکشی؟ تو فقط می‌توانی منع کنی او را از کشتن اگر غافلگیر نکند که در اینجا حالت دفاع دارد.

پس «مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِي إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ»، فقط نفی بعد سوم است و به طریق اولی، نفی بعد اول که قتل ابتدایی است و نفی بعد دوم که تقاتل است و بعد سوم که مقاتله است. «قَاتَلَ قَابِيلُ هَابِيلَ» هم نیست، نه «قَتَلَ هَابِيلُ قَابِيلَ» است، نه «تَقَاتَلَ هَابِيلُ قَابِيلَ» است و نه مقاتله هابیل و قاییل که آغازگر قاییل باشد، دنباله‌اش هابیل، قصد قتل قاییل را بکند، این هم نیست. «إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ» این مورد خوف است. بنابراین، یکی از این ادله هم کافی است، حتی دلیل اول. دلیل اول که صرفاً خداوند نقل کرده است و این ترسید و بسط ید برای قتل قاییل نکرد، این حرام بوده، خدا گفت حرام بوده، بنابراین کار حرامی نکرده است جناب هابیل که بسط ید از برای قتل قاییل نکرده، یا بسط ید کرده است برای دفاع، یا بسط ید از برای قتل قاییل نکرده است. «إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ».

بعد: «إِنِّي أُرِيدُ»^۱، اینجا سؤال دیگر است. «إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ»، سؤال: مگر نباید شخص مؤمن و مخصوصاً پیامبر و رسول، اصلاح کند و مصلح باشد؟ آیا قصد مؤمنین و مخصوصاً قصد رسل این است که مکلفین به جهنم بروند، به آتش بروند و بسوزند؟ یا قصد بر محور ایمان و بالاتر قصد بر محور رسالت این است که مردمان را هر طور که شده است به بهشت برسانند و به راه حق؟ این سؤال، دنباله اش این مطلب است، پس چرا فرمود: «إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ»^۲

جواب: یک مرتبه اراده ابتدایی است، از آغاز اراده دارد هابیل که برادرش قابیل هر غلطی بکند، بعد او را بکشد، بعد به جهنم برود، معنی این چیست؟ یعنی اولاً می- خواهد هابیل که قابیل «لَأَقْتُلَنَّكَ» بگوید، دوم می خواهد که این قتل ظلماً حاصل شود، سوم می خواهد در نتیجه این دو جهت قابیل به جهنم برود «فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ». ولی این سه خواستن هر سه غلط است، چرا؟ برای اینکه مثلاً فرض کنید که در آیاتی که خداوند می فرماید که «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَ الْإِنْسِ»^۳ این یعنی چه؟ یعنی مقصود این است؟ نه، خداوند بسیاری، اکثریت جن و انس را آفریده، می داند که اینها جهنمی خواهند شد، پس به جهنم خواهد برد، غرض جهنم نیست و آلا «وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ»^۴ خدا برای رحمت خلق کرده، مقصود رحمت است، اراده تکوینی بر معنای سعه رحمت است، اراده تشریحی رحمت است. اما کسی که خود خویشتن را به گناه می افکند و حاضر نیست زیر بار حق و شریعت برود، این است که بله، من که خدا هستم می خواهم که تو جهنمی شوی، ولی می خواهم جهنمی شوی بر مبنای اینکه اعمال جهنمی انجام می دهی و حرف گوش نمی دهی. اینجا هم همینطور است. هابیل، وقتی که قابیل گفت که «لَأَقْتُلَنَّكَ»، نصیحت کرد، فایده نکرد، نصیحت ایجابی، فایده نکرد، نصیحت سلبی که اگر تو مرا می- خواهی بکشی، من دست دراز نمی کنم، دست برای کشتن تو دراز نمی کنم. اینطور نیست که اگر تو حتی دست برای کشتن من دراز کنی، من دست برای کشتن تو دراز نمی کنم و این را حرام می دانم. بعد وقتی که ثابت شد صددرصد که قابیل این کار را

۱. مائده، آیه ۲۹.

۲. همان.

۳. اعراف، آیه ۱۷۹.

۴. هود، آیه ۱۱۹.

می‌کند، پس صددرصد قابیل گناهکار است، پس صددرصد قابیل جهنمی است، پس «إِنِّي أُرِيدُ» یعنی همانطور که خدا می‌خواهد آدم‌کشان مقصر به جهنم بروند و از اصحاب نار باشند، همه بندگان خدا باید تبع خواست حضرت حق سبحانه و تعالی این را بخواهند.

کما اینکه جناب نوح که بحث بعدی است، جناب نوح می‌گوید که «رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا»^۱ این دعا بیخود است؟ جمعیه المرسلین الامریکن در کتاب الهدایة اعتراض می‌کنند - بعد می‌خوانیم - که چرا جناب نوح که رسول است، گفت «رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا»؟ جواب این است که دارد گزارش می‌دهد و خدا هم کسانی را که کافرند و هیچ‌وقت ایمان نمی‌آورند، وعده داده است که اینها را از بین ببرد، یا اینجا از بین ببرد یا بعداً آنها را نابود کند و مبتلای به عذاب خالده نار بکند.

بنابراین در اینجا محور مطلب عوض شد، محور ایمانی و بالاتر محور رسالتی این است که تا آنجا که می‌شود دعوت کرد، اما اگر نیاید چه؟ «سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ»^۲ چرا؟ «حَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ»^۳ وقتی که مراحل اولای دعوت را انجام داد و طرف عناد دارد، می‌گوید بر مبنای عناد تو که هیچ روزنه امیدی در تو وجود ندارد، بنابراین دنباله‌اش وعده‌های خداست که «فَتَكُونُ مِنَ أَصْحَابِ النَّارِ» بنابراین این هم جواب این سؤال که «إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ» سوم: اثمی و اثمک چیست؟

- اینجا سه مرحله ظاهراً گذشته بین هابیل و قابیل، این مرحله اخیر هم خودش مرحله انذار است.

- گزارش است.

- انذار است.

- هم انذار است هم گزارش.

- یعنی این مرحله اولش تحریص است که «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»

- ایجابی است، دوم سلبی است.

۱. نوح، آیه ۲۶.

۲. بقره، آیه ۶.

۳. همان، آیه ۷.

- مرحله دوم رحمت است: «لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ» مرحله سوم انذار است: «إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ»

- بله، هم گزارش است و هم انذار، درست است. هم گزارش دارد می کند هم انذار است، یعنی اگر مرا بکشی، بعد از مرحله اولی و مرحله ثانیه، مرحله ثالثه، اگر مرا بکشی، هم گناه خود را با خود همراه می آوری و هم گناه مرا.

- ما در این اثمی و اثمک، البته تفصیلش را مراجعه کنید به تفسیر. «إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ» یعنی ترجع، ترجع الی الله، چون «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»^۱ «إِنِّي أُرِيدُ» بر این مبنا، بر این مبنا که تصمیم داری و مرا بکشی و طبعاً از اصحاب نار خواهی بود، «إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي» گناه من، «وَإِثْمِكَ» گناه خود. گناه خود قابیل معلوم، کشنده، کشتن شخص هابیل، مخصوصاً اینکه مقام رسالت دارد، کشتن او یک گناه بسیار بزرگی است، با همان گناه به محضر حق سبحانه و تعالی وارد می شود و این قابل غفران هرگز نیست، چون عمدتاً و عناداً این کار انجام شده، این اثم اول. اثم دوم طبعاً قابیل گناهان دیگر نیز داشته است که منتهی به این گناه بزرگ قتل برادرش هابیل که پیغمبر است شده، پس این دو اثم. «إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِكَ» این دو بُعد است.

اثمی چیست؟ اثمی هم دارای چند بُعد است: گاه اثم اضافه به فاعل است، گاه اثم اضافه به مفعول است، مثلاً «إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي» یعنی گناهی که برای من است، اضافه اثم، اضافه فاعل است. گاهی نه، باثمی اضافه به مفعول است، یعنی اثمی که تو انجام می دهی که قتل مرا انجام می دهی و وارد بر من می شود، این هر دو را می گیرد، یعنی از این لفظ می شود دو معنا را اراده کرد و هر دو معنا قابل استفاده است و تنافی ندارد. «إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي» گناه من، چه گناهی که تو درباره من انجام می دهی، مرا می کشی، این ثابت است، چه گناهی که من دارم، من مقتول اگر گناهی دارم، خداوند گناه مرا بار تو می کند.

از آیات و از روایاتی این مطلب به طور جمع استفاده می شود که اگر کسی کسی را بکشد، عمدتاً و ظلماً و بدون استحقاق، نه تنها بار می کند گناهان خود را بدون کم و زیاد و نه تنها گناه قاتل بودن را بار می کند، بلکه گناهانی هم که این مقتول داشته است، منتقل می شود به قاتل، چرا؟ اگر ندانیم که ندانیم، اصل مطلب ثابت است طبق

۱. بقره، آیه ۱۵۶.

آیاتی از قرآن و روایات و اگر بخواهیم بدانیم اینطور است. مثال فقهی: اگر کسی می‌رود بازار، روزی هزار تومان به دست می‌آورد، کسی جلوی او را گرفت، نرود، یک ماه او را نگه دارد، سی هزار تومان ضرر کرد، اینجا جبران دارد یا ندارد؟ جبران دارد، چه ضرر به کسی بزنی و چه جلوی منفعت او را بگیری، نمی‌خواهیم بگوییم سی هزار تومان را بده، ولی این آدم اگر می‌رفت بازار، کار می‌کرد و مالی درمی‌آورد، شما جلوی کار او را گرفتید پس جلوی مال در آوردن را گرفتید، بخشی از آن مالی که او می‌توانست استفاده کند، شما باید جبران کنید. این در جریان فقهی.

در جریان جزایی اگر کسی می‌خواهد نماز بخواند و نگذارید نماز بخواند، نگذارید روزه بگیرد، این شخص ضرر کرد، ولو کان مضطر است، به صورت اتوماتیک ضرر کرد، این ضرر را چه کسی باید جبران کند؟ باید شما که این کار را کردید، یعنی این ترک نماز اتمش مربوط به شخصی است که فاعل است، نه شخصی که مضطر است. در اینجا، اگر قایبل هابیل را کشت، هابیل که آغاز رسالت اوست، باید در رسالت جولان کند، دعوت کند، کار کند، کوشش کند، پس رحمتی فوق رحمت، عبودیتی فوق عبودیت، چه کسی جلوی اینها را گرفت؟ کشتن قایبل هابیل را، جلوی دو چیز را گرفت: ۱- آنچه مسلم است آن ترقیات و تبلوراتی که هابیل می‌توانست داشته باشد و قایبل با کشتن هابیل، جلو یانها را گرفت. ۲- اگر هابیل گناهی داشت، چون رسل که مثل آدم هستند، خوب قبل از رسالت گناه داشته باشند مطلبی نیست، مثل آدم، احتمالاً اگر هابیل گناهی داشت، خوب اگر می‌ماند، این گناهان را جبران می‌کرد، ولی وقتی قایبل هابیل را کشت، هم جلوی تبلورات و ترقیات ایجابی را گرفت، هم جلوی استغفار و توبه از گناهان.

پس «إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي» دو بُعدی است، «وَإِثْمِكَ» دو بُعدی است. چهار بُعدی گناهان بر عهده قایبل خواهد بود. ۱- گناهان قبلی خودش، مغفور نیست. ۲- کشتن هابیل را، ۳- جلوی ترقیات و تبلورات رسالتی هابیل را گرفتن، ۴- جلوی استغفاراتی که احیاناً برای گناهی که برای هابیل بود، گرفتن، پس «إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ» چهار بُعدی در آتش خواهی بود. و چرا «أُرِيدُ»؟ برای اینکه اراده الهی است که بر مبنای گناهی که از روی عمد و عناد انجام می‌شود، مخصوصاً که این قله گناهان است که کشتن پیغمبری، آن هم برادر تو، آن هم بر مبنای اینکه خداوند قربانی را قبول کرده است و این دلیل است بر مقام رسالت و وحی او.

«فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ»^۱ فردای تحصیلی منتقل می‌شویم به حضرت نوح (ع) و فردا بالضبط، ولادت صدیقه طاهره، مادر عزیزمان (س) است که ما اینجا جشن خواهیم داشت، برادران هم خودتان تشریف بیاورید و هم برادران دیگر تشریف بیاورند و یک صحبت‌هایی با هم خواهیم داشت، بعضی از برادران هم شعر دارند، صحبت دارند.

«اللَّهُمَّ اشْرَحْ صُدُورَنَا بِنُورِ الْعِلْمِ وَالْإِيمَانِ وَمَعَارِفِ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ وَوَقِّفْنَا لِمَا تُحِبُّهُ وَتَرْضَاهُ وَجَنِّبْنَا عَمَّا لَا تُحِبُّهُ وَلَا تَرْضَاهُ».

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ».

۱. مانده، آیه ۳۰.